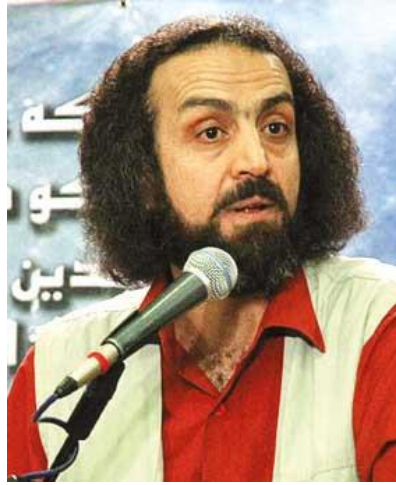


عرفان از پنجره اقتصاد

شیوه تولید و تکثیر «عید» در زندگی

دکتر محسن رنانی



(دانشیار اقتصاد دانشگاه اصفهان)

این متن در سه بخش در تاریخ های ۱۸ ، ۱۹ و ۲۰ فروردین ۱۳۹۲ در صفحه ۵ روزنامه بهار منتشر شده است.

لینک های مطلب در روزنامه بهار:

<http://www.baharnewspaper.com/Pdf/92-01-18/5.pdf>

<http://www.baharnewspaper.com/Pdf/92-01-19/5.pdf>

<http://www.baharnewspaper.com/Pdf/92-01-20/5.pdf>

نوشتار زیر متن بازنویسی شده بحثی است که در ۱۹ اسفند ۱۳۸۸ توسط محسن رنانی در جمع دانشجویان اقتصاد دانشگاه اصفهان ایراد شده است. این متن پس از بازنویسی توسط استاد رنانی ملاحظه و منقح شده است. روزنامه بهار از انجمن علمی دانشجویان اقتصاد دانشگاه اصفهان برای ضبط و پیاده‌سازی بحث و از محسن رنانی برای ویرایش، تنقیح و بازنویسی دوباره متن فوق سپاسگزاری می‌کند.

مقدمه

در آستانه نوروزیم و می‌خواهیم به عنوان «عیدانه»، همراه دوستان دانشجو در پی پاسخ به این پرسش برآییم که اگر «عید» خوب است آیا می‌توان آن را تکثیر کرد؟ آیا می‌توان کاری کرد که فقط سالی یکی و دوبار عید نداشته باشیم، بلکه ماهی یک بار، یا هفته‌ای یک بار، یا هر روز عید داشته باشیم. و حتی فراتر از این، می‌شود کاری کرد که هر لحظه برای ما عید باشد؟ چرا ما باید یک سال صبر کنیم و بعد عید بگیریم؟ آیا نمی‌شود یک کارخانه تولید عید داشته باشیم که تولید انبوه عید داشته باشد و ما هرچه دلمان می‌خواهد عید داشته باشیم؟ می‌دانم که احساس می‌کنید سوال خنده‌داری است. احتمالاً می‌پرسید: «مگر عید، مثل پنیر است که آن را به صورت انبوه تولید و مصرف کنیم؟» بنابراین می‌کوشم تا هم پرسش را برای شما بازتر کنم و هم در حد توان پاسخ روشنی به آن بدهم.

طرح مسئله

شما دانشجوی اقتصاد هستید و با مفاهیمی مانند تولید، هزینه، کالای خصوصی، کالای عمومی و نظایر این‌ها آشنا هستید. همچنین علم اقتصاد به شما می‌آموزد که همه انسان‌ها در پی حداکثرسازی منافع خود. بنگاه‌ها در پی حداکثرسازی سود خود و خانوارها نیز در پی حداکثرسازی مصرف و رفاه خود هستند و افراد نیز به دنبال بیشینه‌سازی مطلوبیت یا لذت خود هستند. برای دوستانی که ممکن است آشنا نباشند توضیح می‌دهم. کالای خصوصی کالایی است که وقتی یک نفر آن را مصرف می‌کند همزمان دیگران نمی‌توانند آن را مصرف کنند. مثلاً شکلات یک کالای خصوصی یعنی وقتی یکی آن را بخورد افراد دیگری نمی‌توانند همان شکلات را بخورند. این جا خصوصی بودن ربطی به مالکیت ندارد بلکه خصوصی بودن یعنی این کالا قابلیت تخصیص به فرد خاصی را دارد و می‌توان دیگران را از استفاده از آن کالا منع کرد. وقتی این شکلات را به یک فرد خاصی تخصیص می‌دهیم در واقع مانع استفاده دیگران از آن شکلات می‌شویم. اما کالای عمومی کالایی است که همزمان همه می‌توانند آن را مصرف کنند. مثلاً وقتی فیلمی از تلویزیون نمایش داده می‌شود، همه می‌توانند همزمان آن را مشاهده کنند بدون این که «دیدن» فیلم توسط من مانع «دیدن» آن توسط شما باشد.

به همین ترتیب، وقتی نوازنده‌ای قطعه‌ای را می‌نوازد، همه می‌توانیم همزمان از آن بهره ببریم. یا هنگامی که امنیت تولید می‌شود همه از آن استفاده می‌کنند یعنی نمی‌توان گفت فقط افراد خاصی از امنیت استفاده کنند. پس نمایش فیلم یا نواختن موسیقی در یک مکان عمومی یا تولید امنیت از نوع کالاهای عمومی هستند که وقتی تولید شدند همه از آن استفاده می‌کنند.

حالا می‌گوییم «عید» هم یک کالای عمومی است. البته در اقتصاد به هر نوع کالای مادی یا خدمتی که تولید می‌شود، عنوان «کالا» می‌دهیم. از نظر اقتصاد، تولید خدمات آموزشی یا بهداشتی، مثل خدمات پزشکان یا پرستاران، تولید کالا محسوب می‌شود، تولید نوشابه هم تولید کالا محسوب می‌شود. واژه «کالا» در علم اقتصاد، ترجمه واژه انگلیسی «goods» است و به هر نوع خدمت یا کالای مادی که افراد حاضرند برای داشتن آن هزینه پردازند، اطلاق می‌شود. در واقع هر چیزی که به ما لذت، رفاه و مطلوبیت بدهد یا با آن بتوانیم کالای دیگری تولید کنیم (مثل مواد اولیه)، کالا است. از آنجا که افراد حاضرند برای به دست آوردن کالاهای مادی یا خدماتی که به آن‌ها لذت می‌بخشد یا نیازی از آن‌ها را مرتفع می‌کند، پول پردازند، پس می‌گوییم هر چیزی که افراد حاضر باشند برای آن هزینه پردازند یا برای آن قیمتی وجود دارد، کالا محسوب می‌شود. با این حساب، «عید» یک کالای عمومی است. یعنی هم به افراد لذت می‌دهد و افراد حاضرند برای آن پول خرج کنند و هم وقتی تولید می‌شود (عید می‌شود) همه از آن بهره می‌برند.

اما یک نکته دیگر را باید افزود. کالاها اصولاً سه دسته‌اند. یک دسته آن‌ها تولیدکننده فقط به قصد کسب درآمد آن‌ها را تولید می‌کند ولی از تولید آن‌ها لذت نمی‌برد. مثلاً یک کارگر ساختمانی از خدماتی که می‌دهد و زحمتی که می‌کشد معمولاً لذت نمی‌برد فقط برای کسب درآمد چنین می‌کند چرا که اگر حقوق به او ندهد دیگر کار نمی‌کند. بخش بزرگی از مشاغل این گونه است. این‌ها را می‌گوییم کالاهایی که فقط برای بازار تولید می‌شوند - فعلاً نامشان را «کالاهای برونزا» می‌گذاریم. دسته دوم کالاها یا خدماتی هستند که هیچ مشتری‌ای ندارند و فقط خود تولیدکننده از تولید و مصرف آن‌ها لذت می‌برد. مثلاً فرض کنید فردی مدت‌ها برنامه‌ریزی و تمرین می‌کند و سختی‌های فراوانی را متحمل می‌شود تا وزن خود را کاهش دهد او این تلاش‌ها و خدمات را صرفاً برای مصرف و لذت خودش انجام می‌دهد و کسی حاضر نیست پولی بابت آن به او بدهد. یا کسی که رمانی را مطالعه می‌کند این کار او صرفاً خدمتی است که به خودش می‌کند و لذتی است که فقط برای مصرف خودش تولید می‌کند. این کالاها را «درونزا» نام می‌دهیم.

اما دسته سوم کالاهایی هستند که هم خود تولیدکننده از تولید آن‌ها لذت می‌برد و هم دیگران آن‌ها را دوست دارند و حاضرند برای آن‌ها پول پردازند. مثلاً نوازنده‌ای که یک برنامه موسیقی را در تالاری اجرا می‌کند علاوه بر این که برای دیگران خدمتی تولید می‌کند و به آنان می‌فروشد، خودش هم از تولید خود استفاده می‌کند و لذت می‌برد.

همین‌طور است نقاشی که تابلویی را برای فروش در بازار می‌کشد، هنگام کشیدن نقاشی، خودش هم لذت می‌برد. این دسته سوم را «کالاهای دوگانه» می‌نامیم. «عید» از این نوع سوم کالاهاست که کسانی که آن را تولید می‌کنند خودشان لذت می‌برند به دیگران هم لذت می‌رسانند. پس تا این جا دریافتیم که «عید» یک «کالای عمومی دوگانه» است.

ضمناً برخی از کالاها را نمی‌توان ناقص تولید کرد. یعنی واحدهای آن به صورت ناپیوسته و تفکیک‌شده هستند. مثلاً یک اتومبیل یک کالای ناپیوسته است. یعنی نمی‌شود فقط یک‌دوم آن را تولید کرد بلکه برای آن که اتومبیل بتواند به افراد خدمت بدهد باید کامل تولید شود. همچنین یک فیلم را نمی‌شود فقط چند دقیقه‌اش را ساخت بلکه برای این که افراد بتوانند از آن لذت ببرند باید به طور کامل ساخته شود. اما در مورد نواختن موسیقی این گونه نیست یعنی موسیقی به هر اندازه‌ای که نواخته شود، لذت‌بخش است. یک دقیقه باشد یا یک ساعت، به همان اندازه خودش لذت‌بخش است. این کالاهایی را که می‌شود آن‌ها را در مقادیر مختلف تولید کرد و واحدهای آن به صورت تفکیک‌شده نیستند کالاهای «پیوسته» می‌نامیم. عید هم یک کالای پیوسته است. یعنی به هر اندازه که عید داشته باشیم به همان اندازه از آن لذت می‌بریم. یعنی هم از نظر تعداد افراد، هم از نظر گستره جغرافیایی، هم از نظر زمانی و هم از نظر کیفیت، ما می‌توانیم انواع مقادیر عید را داشته باشیم. عید می‌تواند برای یک نفر، برای یک خانواده، برای یک محله، برای یک شهر و برای یک ملت باشد و در همه سطوح از آن لذت برده شود. همچنین عید می‌تواند یک هفته باشد یا یک روز یا یک ساعت یا یک دقیقه. از نظر کیفیت هم عید می‌تواند سطوح مختلفی - از خیلی سطحی و گذرا تا خیلی عمیق و ماندگار - داشته باشد. پس عید یک «کالای عمومی دوگانه پیوسته» است.

تا این جا را جمع‌بندی کنم: نخست این که «عید» یک «کالا»ست چون وقتی تولید می‌شود به ما لذت و مطلوبیت می‌دهد، همچنین ما حاضریم برای داشتن «عید» هزینه کنیم. دوم این که عید یک «کالای عمومی» است، یعنی وقتی تولید شد همه می‌توانند همزمان از آن بهره‌مند شوند و همزمان به همه لذت می‌دهد، یعنی لذت بردن یکی مانع لذت بردن فرد دیگر نمی‌شود. سوم این که عید یک «کالای دوگانه» یعنی هم تولیدکننده و هم مصرف‌کننده از تولید آن لذت می‌برند. چهارم این که عید یک «کالای پیوسته» است یعنی هر مقدار از آن با هر کیفیتی، در هر طول زمانی، در هر گستره جغرافیایی و برای هر تعداد از انسان‌ها که تولید شود، مطلوب و لذت‌بخش و بنابراین ارزشمند است. بنابراین در میان همه کالاها، «عید» یکی از کالاهای استثنایی است که همه «ویژگی‌های خوب» را دارد. در این صورت عید به هر مقداری که تولید شود، هم برای خود فرد و هم برای جامعه مطلوب و ارزشمند است. بر این اساس، هر فرد باید به هر مقداری که می‌تواند عید تولید کند و آن را تا حد ممکن در گستره زمان و مکان توسعه دهد و عمق ببخشد و کیفیت آن را بالا برد. با چنین کاری، هم احساس لذت خود فرد بالا می‌رود و هم احساس لذت دیگران. اگر همه افراد یک جامعه بکوشند

عید تولید کنند، آنگاه عید به مرحله تولید انبوه می‌رسد و همه ما، هم از مقدار عیدی که خودمان تولید کرده‌ایم لذت می‌بریم و از هم مقدار عیدی که دیگران تولید کرده‌اند. اگر «عید نوروز» تا این پایه دلپذیر است به همین علت است که همه اعضای ملت همت می‌کنند، خرج می‌کنند و تلاش می‌کنند تا در هر سال یک دوره دوهفته‌ای «عید» تولید و مصرف کند.

در نظر بگیرید که در محله شما فقط شما ایرانی باشید و سایر همسایگانتان غیرایرانی باشند و بنابراین آن‌ها برای عید نوروز اقدام خاصی انجام نمی‌دهند. به همین نسبت عید نوروز شما محدودتر و کمتر دلپذیر می‌شود. روشن است که کیفیت و گستره عید نوروز برای ایرانیانی که در کشورهای خارج زندگی می‌کنند بسیار محدودتر از ایرانیانی است که در ایران زندگی می‌کنند. پس اگر ما در پی داشتن یک زندگی پر کیفیت و یک جامعه دلپذیر هستیم، باید بکوشیم تا عید تولید کنیم و عیدها مان را طولانی‌تر و کیفیت آن را بهتر کنیم و گستره آن را در سطح جامعه نیز بیشتر کنیم. و برای این کار باید تک‌تک ما شروع به تولید و تکثیر عید کنیم. اگر دیگران با ما همراهی کنند و آنان نیز «عید» تولید کنند، آنگاه «عید» به تولید انبوه می‌رسد و همه از آن بهره می‌برند. اما اگر دیگران همراهی نکنند، ما خودمان در محدوده خودمان (در حوزه شخصی خودمان یا در حوزه خانواده‌مان) عید تولید و خودمان هم آن را مصرف می‌کنیم. بنابراین اکنون که قرار بر این است که هر کس در هر موقعیتی که هست و در هر حدی که می‌تواند «عید» تولید کند، این پرسش‌ها پیش می‌آید که «چگونه می‌شود عید را تکثیر کرد؟» و «چه کنیم تا مدت‌زمان بیشتری از عمرمان را در عید به سر ببریم؟» برای پاسخ به این پرسش‌ها لازم است مفهوم «آنتروپی» را برای دوستانی که با آن آشنا نیستند معرفی کنم.

آنتروپی: نشانه‌ها و پیامدها

در نظریه ترمودینامیک - که شاخه‌ای از علم فیزیک است - و نیز در «نظریه عمومی سیستم‌ها»، مفهومی هست به نام آنتروپی، که بسیار اهمیت دارد. آنتروپی به معنی بی‌نظمی و اغتشاش در یک سیستم است. یک سیستم عبارت است از مجموعه‌ای از اجزا که در جهت تحقق اهداف معینی با هم در ارتباط و تعامل هستند. مثلاً یک ساعت یا یک اتومبیل، یک سیستم است، یک خانواده یک سیستم است، یک شرکت هم یک سیستم است. همه این سیستم‌ها شامل اجزایی هستند که با هم در ارتباط و تعامل هستند و فعالیتشان معطوف به تحقق هدف خاصی است. در اتومبیل، موتور، چرخ‌دنده‌ها، پروانه‌ها، محورها، چرخ‌ها، شاسی و اتاق با هم در ارتباط و همکاری هستند تا اتومبیل حرکت و افراد یا بارها را جا به جا کند. در یک شرکت نیز کارگران و مهندسان و مدیران همکاری می‌کنند تا شرکت تولید کند، بفروشد و سود به دست آورد. حالا اگر این اجزای سیستم که باید با هم به صورتی نظام‌مند و هدفمند همکاری کنند تا سیستم به اهدافش برسد، درجه همکاری و هماهنگی‌شان کاهش یابد، نوعی بی‌نظمی و اغتشاش در سیستم وارد می‌شود که به آن

آنتروپی می‌گویند. در واقع هرچه درجه نظم و هماهنگی سیستم کاهش یابد، می‌گوییم آنتروپی آن افزایش یافته است. پس با افزایش آنتروپی، درجه نظم سیستم کاهش می‌یابد. در واقع درجه سیستم بودن سیستم کاهش می‌یابد. پس آنتروپی یعنی یک حالت «ضد سیستم».

در خود فیزیک یا شیمی، تغییرات دمای یک ماده یا یک جسم را آنتروپی می‌گویند. مثلاً وقتی یک واکنش شیمیایی رخ می‌دهد، آنتروپی ماده‌ای که این تغییر در آن رخ می‌دهد افزایش می‌یابد. یا وقتی یک آبگرمکن در حال گرم شدن است، آنتروپی آن در حال افزایش است. یعنی مولکول‌های آب داخل آبگرمکن شروع به جابه‌جایی می‌کنند و حرکت آن‌ها زیاد می‌شود. به همین دلیل است که فشار داخل آبگرمکن افزایش می‌یابد. در مورد سیستم‌های زنده هم این‌گونه است. وقتی انسان عصبانی می‌شود یا وقتی تب می‌کند، آنتروپی‌اش بالا می‌رود. در جامعه هم وقتی درگیری و تنش ایجاد می‌شود، آنتروپی جامعه بالا می‌رود. در مورد اقتصاد هم وقتی قیمت‌ها افزایش می‌یابد یا شرکت‌ها ورشکسته می‌شوند آنتروپی‌اش بالا می‌رود. حالا یک نکته را بر این بیفزاییم. وقتی آنتروپی در یک سیستم بالا می‌رود، سیستم شروع به از دست دادن انرژی خود می‌کند. انرژی چیست؟ هر چیزی که با آن بتوان «کار» انجام داد، انرژی محسوب می‌شود. چون انجام «کار» فقط با صرف انرژی ممکن است. پس برق را انرژی محسوب می‌کنیم چون با آن می‌توان پنکه‌ای را به حرکت درآورد. یا آبی که پشت سد انباشته شده است، دارای انرژی است چون با آن می‌توان توربین را به چرخش درآورد. بنزین انرژی است چون موتور را به حرکت درمی‌آورد و نظایر این‌ها. منظور از «کار» نیز هر عمل مفیدی است که در جهت تحقق اهداف سیستم باشد.

اکنون می‌گوییم وقتی آنتروپی در سیستمی افزایش می‌یابد، آن سیستم انرژی هدر می‌دهد و به همین علت توان انجام کار در سیستم کاهش می‌یابد. مولکول‌های گاز که در لوله گاز شهری به صورت فشرده شده در کنار قرار دارند، قدرت انجام کار دارند (با آن‌ها می‌توان شعله‌ای را روشن کرد و غذایی را پخت) اما اگر شیر گاز را باز کنیم و گاز در هوا پراکنده شود، مولکول‌های گاز به سرعت به اطراف پراکنده می‌شوند. در واقع بی‌نظمی یا آنتروپی مولکول‌ها افزایش می‌یابد. بعد از آن دیگر نمی‌توان با آن گازی که در هوا پراکنده شده است، شعله‌ای را روشن کرد و غذایی را پخت. به دیگر سخن، انرژی گاز هدر رفته است و دیگر با آن نمی‌توان کاری انجام داد. پس افزایش آنتروپی موجب هدر رفتن انرژی می‌شود. به عنوان مثال دیگر، وقتی ما عصبانی می‌شویم، آنتروپی بدنمان بالا می‌رود و انرژی فراوانی را به صورت حرارت از دست می‌دهیم. به همین علت دیگر نمی‌توانیم کارهایمان را به خوبی انجام دهیم، مثلاً دستمان می‌لرزد، فکرمات متمرکز نمی‌شود و دقتمان پایین می‌آید. در مورد جامعه هم وقتی در آن درگیری و تنش و بی‌اعتمادی وجود دارد، آنتروپی‌اش بالا می‌رود و انرژی فراوانی را در این درگیری‌ها از دست می‌دهد و توان انجام «کار» در آن پایین

می‌آید. مثلاً میزان سرمایه‌گذاری یا نرخ رشد اقتصادی جامعه‌ای که متشنج است، پایین می‌آید. همچنین وقتی در اقتصادی نرخ تورم بالا می‌رود نشانه افزایش آنتروپی در آن اقتصاد است و بنابراین توان آن اقتصاد نیز رو به کاهش می‌گذارد. همان‌گونه که وجود تنش‌های اجتماعی و اعتراضات سیاسی عمومی (ناسازی بین جامعه و حکومت) در یک کشور نشانگر بالا بودن بی‌نظمی و بالا بودن آنتروپی در آن کشور است، وجود اختلاف و نزاع و درگیری شخصی بین افراد آن جامعه نیز چنین است. مثلاً وقتی نرخ طلاق در کشوری بالا باشد یا تعداد پرونده‌های دادگستری زیاد باشد، یا نرخ خودکشی بالا باشد، یا تعداد چک‌های برگشتی زیاد باشد، یا تعداد تصادفات رانندگی بالا باشد، یا مهاجرت از کشور شدید باشد یا دروغ و بی‌اعتمادی رواج داشته باشد، یا فشار عصبی مردم شدید باشد، یا تعداد سکنه در آن‌ها بالا باشد و نظایر این‌ها، همگی نشانه بالا بودن آنتروپی در آن کشور است. هر جامعه‌ای که آنتروپی آن بالا رود، انرژی خود را از دست می‌دهد یعنی توان خود را برای انجام «کار» از دست می‌دهد. یعنی امکان تحقق اهداف سیستم (جامعه) کاهش می‌یابد.

در سیستم‌های بسته و سیستم‌های غیرپویا وقتی آنتروپی بالا می‌رود، آن‌قدر این افزایش آنتروپی ادامه می‌یابد تا نهایتاً یا به سکون (یعنی عدم تحرک و ناتوانی مطلق برای انجام کار) می‌رسند یا منهدم می‌شوند. مثلاً یک آبگرمکن را در نظر بگیرید که شیر ورودی و خروجی آب آن بسته است (سیستم بسته) ولی آب آن داغ است. اگر شعله کاملاً خاموش باشد، کم‌کم حرارت آب از دست می‌رود (افزایش بی‌نظمی یا آنتروپی در مولکول‌های آب) تا آب کاملاً سرد شود و آبگرمکن به سکون برسد. اگر شعله دایماً روشن باشد، آن اندازه حرارت بالا می‌رود (افزایش آنتروپی) تا آبگرمکن منفجر شود.

اما وضعیت سیستم‌های پویا، مثل موجودات زنده، انسان‌ها و جوامع، فرق می‌کند. این‌ها تلاش می‌کنند تا آنتروپی را سریع از خود دفع کنند و چون همراه با آنتروپی انرژی هم از دست می‌دهند، می‌کوشند تا از بیرون از خودشان انرژی جذب کنند. مثلاً کره زمین، آنتروپی‌اش را به صورت گرما از طریق تشعشعات جوی به فضا منعکس می‌کند و در مقابل هم دارد دایماً از خورشید انرژی می‌گیرد. انسان آنتروپی‌اش را از طریق تعریق، ادرار و دفع از خود دور می‌کند و دایماً از طریق غذا خوردن، انرژی جذب می‌کند. یک جامعه پویا هم باید بکوشد آنتروپی‌هایش را از طرق مختلف کاهش دهد یا دفع کند و به طرق مختلف نیز انرژی جذب کند. هرچه جامعه سازگارتر باشد، آنتروپی‌اش کمتر است و هرچه پویاتر باشد توان دفع آنتروپی و جذب انرژی‌اش بیشتر است. پس یکی از علایم پویایی یک سیستم اجتماعی همین توانایی آن در دفع آنتروپی است. مثلاً جامعه‌ای که یک نظام تأمین اجتماعی کارآمد دارد می‌تواند آنتروپی ناشی از تضاد طبقاتی و آنتروپی ناشی از فقر را کاهش دهد. جامعه‌ای که امکانات متعدد تفریحی برای قشرهای مختلف خود

دارد، کمک می‌کند تا اکثریت شهروندان بتوانند آنتروپی ناشی از فشار کار و فشار زندگی را دفع کنند. انواع آزادی‌های اجتماعی و سیاسی - در چارچوب‌های تعریف‌شده قانونی - می‌تواند مانع گسترش آنتروپی شود. همچنین انواع نهادهای مدنی که فعالیت طیف‌های گوناگون شهروندان را در جهت منافع مشترکشان سازماندهی و قانونمند کند، می‌تواند مانع رشد آنتروپی شود. یک دستگاه دادگستری قوی و کارآمد هم می‌تواند موجب کاهش آنتروپی شود. و به همین ترتیب جشن‌ها، آیین‌ها، سنت‌ها و ارزش‌های مذهبی، اگر به گونه‌ای سازگار با هم در یک جامعه در کنار هم قرار گرفته باشند، همگی می‌توانند کاهنده آنتروپی باشند. تنها اشاره می‌کنم که یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های یک جامعه که می‌تواند آنتروپی کاه باشد، «سرمایه اجتماعی» است. اما اکنون مجال توضیح بیشتر در این باره نیست.

عید: داروی ضد آنتروپی

اکنون می‌توان به طور خلاصه گفت که هر نوع اندیشه، ارزش، رفتار، رابطه، تعامل، نهاد، سنت، آیین، قانون، سازمان و برنامه‌ای که موجب شود فضای ذهنی افراد، محیط زندگی افراد و عرصه‌های اجتماعی یک جامعه به سوی کاهش بی‌نظمی، ناسازگاری، آشوب و تنش یعنی به سوی کاهش آنتروپی حرکت کند، به منزله تولید «عید» است. در واقع کار «عید» چیزی نیست جز کاهش آنتروپی، هم در سطح فرد و هم در سطح جامعه. مگر جز این است که وقتی عید می‌گیریم، نظافت می‌کنیم و لباس‌های تمیز می‌پوشیم؟ و در واقع با شست و شو، آنتروپی‌ها را از خود دور کرده‌ایم. مگر جز این است که وقتی عید می‌شود، به دیدار هم می‌رویم، سلام می‌کنیم، یکدیگر را می‌بوسیم، کدورت‌ها را کنار می‌گذاریم، از مصاحبت هم لذت می‌بریم، به هم عیدی می‌دهیم، از یکدیگر پذیرایی می‌کنیم، در جریان مشکلات دوستان و آشنایانمان قرار می‌گیریم و برای حل آن‌ها همفکری و یاری می‌کنیم و نظایر این‌ها؟ همه این‌ها به منزله کاهش آنتروپی است.

به طور خلاصه عید، «آنتی آنتروپی» (ضد آنتروپی) است. هرگاه بتوانیم شرایطی ایجاد کنیم که «آنتروپی کاه» باشد، حرکتی به سمت تولید «عید» است. اما حرکت ضد آنتروپی می‌تواند درونی باشد یا بیرونی. یعنی به طور کلی ما شرایطی که اجازه می‌دهد تا آنتروپی‌هایمان را تخلیه می‌کنیم اسمش را عید می‌گذاریم. حالا برخی اوقات جامعه شرایطی را ایجاد می‌کند که آنتروپی کلی جامعه کاهش می‌یابد و «عید» می‌شود و همه لذت می‌برند. اما گاهی هم خود فرد برای خودش شرایطی ایجاد می‌کند که آنتروپی درونی‌اش کاهش می‌یابد و برای خودش «عید» تولید می‌کند یعنی درونش همان نشاطی را می‌یابد که هنگام عید دارد. اگر کسی بتواند زندگی‌اش را به سویی ببرد و نگرشش به هستی و روشش در زندگی به گونه‌ای باشد که در همه لحظاتهش به سوی کاهش آنتروپی حرکت کند این فرد همه لحظاتهش عید

است. این فرد توانسته است یک کارخانه تولید عید در وجود خودش راه‌اندازی کند. چنین کسی یک احساس سعادت دایمی در وجودش دارد.

در روانشناسی مدرن، اصطلاحی هست به نام «لحظه‌های حقیقی». می‌گویید انسان‌ها هنگامی سعادت‌مند هستند که بتوانند لحظه‌های حقیقی بیشتری در زندگی‌شان تولید کنند. لحظه حقیقی چیست؟ لحظه‌ای است که ما دلمان نمی‌خواهد تمام شود. لحظه‌ای است که اثرش و خاطره‌اش و احساسش تا سال‌ها و گاهی تا پایان عمر با ماست. لحظه‌ای است که نه تنها هنگامی که آن را درک کرده‌ایم، لذت فراوانی برده‌ایم، بلکه هر گاه یادمان می‌آید نیز لذت می‌بریم. لحظه‌ای است که دلمان می‌خواهد تکرار شود، دلمان می‌خواهد همه از آن باخبر شوند، لحظه‌ای است که از به دنیا آمدن و زیستن خود احساس خرسندی می‌کنیم و در یک کلام، لحظه‌ای است که زندگی ما را «معنی‌دارتر» می‌کند. در نظر بگیریید نخستین دقایقی را که عاشق و معشوقی به هم می‌رسند و در مقابل هم زانو می‌زنند و در چشمان هم خیره می‌شوند و اشک‌ها جاری می‌شود. در نظر بگیریید لحظه‌ای را که مادر و فرزند پس از سال‌ها دوری یکدیگر را در آغوش می‌کشند. در نظر بگیریید لحظه‌ای را در پشت در اتاق عمل با نگرانی منتظریم و پزشک خارج می‌شود و خبر موفقیت‌آمیز بودن عمل جراحی عزیزمان را به ما می‌دهد. در نظر بگیریید لحظه‌ای که ناممان را در فهرست قبولی‌های کنکور می‌بینیم. در نظر بگیریید لحظه‌ای را که چکمان برگشت خورده است و دستگیرمان کرده‌اند و در کلانتری منتظر اعزام به سمت زندان هستیم ناگهان دوستی وارد می‌شود و بدهی ما را می‌پردازد و رضایت شاکی را می‌گیرد و آزادمان می‌کند. این‌ها همه، نمونه‌های لحظه‌های حقیقی هستند. به زبان روانشناسی، عید به معنی تولید لحظه‌های حقیقی است. هر گاه بتوانیم لحظه‌های حقیقی تولید کنیم، عید تولید کرده‌ایم.

در اقتصاد هم چند سالی است که شاخصی به نام شاخص «زمین خوشبخت» ابداع شده است. تاکنون برای مقایسه کشورها از شاخص‌هایی مثل درآمد سرانه، یا شاخص‌های توسعه مثل تعداد پزشک یا امکانات آموزشی و بهداشتی و نظایر این‌ها استفاده می‌شده است. یعنی فرض می‌کرده‌ایم که هرچه درآمد مردم کشوری بالاتر باشد یا هرچه مردم به امکانات بهداشتی و آموزشی بیشتری دسترسی داشته باشند، سعادت‌مندترند. اما به تازگی با معرفی شاخص «زمین خوشبخت» محاسبه می‌کنند که به طور متوسط مردم یک کشور چقدر انرژی مصرف می‌کنند و به ازای هر واحد انرژی که مصرف می‌کنند چقدر خوشبختی تولید می‌کنند. در واقع این شاخص می‌خواهد بگوید جامعه‌ای پویاتر است که با مصرف انرژی کمتری بتواند خوشبختی بیشتری تولید کند. یعنی میزان مطلق تولید خوشبختی ملاک نیست. بلکه مهم این است که هر سطح خوشبختی با مقدار کمتری از انرژی به دست آید. با این شاخص، تمام کشورهای غربی رتبه‌شان بعد از رتبه شصتم است و حتی آمریکا در میان کشورهای غربی پایین‌ترین رتبه را دارد.

اکنون می‌گوییم «عید» کارش این است که کمک می‌کند تا «لحظه‌های حقیقی» بیشتری یا احساس خوشبختی بیشتری را با مصرف انرژی کمتری به دست آوریم. ممکن است کسی با کلی خرج کردن و سفر با اتومبیل شخصی به سواحل آنتالیا در ترکیه، ۱۰ واحد «احساس رضایت» در خودش ایجاد کند. این فرد نه تنها برای کسب ۱۰ واحد رضایت، انرژی فراوانی (به شکل پول، وقت، انرژی بدنی و...) صرف کرده است بلکه آنتروپی زیادی نیز برای خودش و برای جامعه تولید کرده است (به شکل تولید دود ناشی از سفر با خودرو، استهلاک خودرو، خستگی راه، تغییر در برنامه‌های زندگی و کاری و نظایر این‌ها). اما فرد دیگری می‌تواند بدون خرج زیاد و با رفتن به دیدار یک دوست اهل ادب و خواندن چند غزل از اشعار حافظ و گفت‌وگو درباره آن اشعار به همان ۱۰ واحد «احساس رضایت» دست یابد. این دومی توانسته است «عید» تولید کند. یعنی بدون هدر دادن زیاد انرژی و با تولید کمترین حد آنتروپی، احساس رضایت تولید کند. اما اولی تنها با افزایش شدید مصرف خود از کالاهای مختلف - یعنی با صرف انرژی بسیار زیاد- توانسته به همان مقدار رضایت دست یابد. در یک کلام، «عید» یعنی تولید «احساس خرسندی» با حداقل مصرف انرژی و حداقل تولید آنتروپی.

فناوری تولید عید

اکنون می‌خواهیم درباره روش‌ها صحبت کنیم و این که چگونه می‌توان لحظه‌های حقیقی یا عید تولید کرد. می‌دانیم که تولید هر کالایی نیازمند داشتن مدیریت و کاربرد مواد اولیه و فناوری خاصی است. اکنون بینیم مواد اولیه و فناوری تولید عید چیست. بگذارید تا سری به یکی از کارخانه‌های تولید عید بزنیم و از زبان یکی از بزرگ‌ترین تولیدکنندگان عید در این باره سوال کنیم. به خدمت حضرت مولانا جلال‌الدین می‌رویم و دیوان غزلیات او- که محصول کارخانه عیدسازی اوست- را می‌گشاییم. در همان نگاه اول به این بیت برمی‌خوریم:

صوفیان در دمی دو عید کنند

عنکبوتان مگس قدید کنند

این جا حضرت مولانا روش عارفان را با روش عنکبوتان در برابر هم قرار می‌دهد. در واقع مولوی با خود عنکبوتان کاری ندارد با کسانی که مانند عنکبوتان زندگی می‌کنند کار دارد. به دیگر سخن مردم را در یک طیف قرار می‌دهد که یک سوی آن عارفانند و یک سوی دیگرش عنکبوت‌صفتان. اول بینیم عنکبوتان چه می‌کنند. «قدید» به

گوشت یا مواد غذایی دیگری می‌گویند که در قدیم به منظور ذخیره‌سازی و برای پرهیز از فاسد شدن آن را خشک می‌کرده‌اند. در واقع در گذشته برای کنسرو کردن غذا، آن‌ها را خشک یا نمک‌سود می‌کرده‌اند. پس معنی امروزی «قدید» می‌شود «کنسرو». می‌دانید که عنکبوتان مگس را می‌گیرند و آنقدر اطراف آن‌ها را می‌تند که مگس در میان تارهای آن‌ها دفن می‌شود. در واقع مولوی این عمل را به این تعبیر می‌کند که عنکبوت با گوشت مگس کنسرو درست و آن را برای آینده ذخیره می‌کند. تمام عمر عنکبوت، صرف کمین کردن، دام تنیدن، گرفتن مگس و قدید کردن آن سپری می‌شود. هر بار، اندکی از قدیدهایش را می‌خورد و دوباره به شکار مگس و قدید کردن آن می‌پردازد. عنکبوت حتی مگس تازه هم نمی‌خورد، بلکه همواره مگس مانده و قدید شده می‌خورد. اکنون ببینید در این عمل عنکبوتان سه نکته نهفته است: نخست به مگس یعنی به غذایی حقیر اکتفا کردن، دوم قدید یا ذخیره کردن و سوم همواره غذای مانده خوردن.

در واقع مولوی کسانی را که همه عمر کارشان انباشت کردن است - فرقی نمی‌کند چه چیزی را - به عنکبوت تشبیه می‌کند. اما افرادی که همه زندگی‌شان انباشت و قدید کردن است، معمولاً هم عمرشان صرف چیزهای حقیر می‌شود. اینان همواره نیز اسیر گذشته‌اند: حرف‌های قدیمی، اختلافات گذشته، افتخارات نیاکان، ثروت گذشتگان و نظایر این.

ما نیامده‌ایم که انباشت کنیم. اما عده‌ای فقط می‌دوند که انباشت و آن را برای روزی قدید کنند که خودشان هم نمی‌دانند کی خواهد بود. برای عده‌ای انباشت کردن و قدید کردن انواع چیزها هدف شده است. در حالی که زندگی خودش هدف است. زندگی «هدف سر خود» است. یعنی زیستن به گونه‌ای که همواره زنده‌تر و همواره «جاندارتر» شویم. ببینید ما همه انسان‌ها را عاقل (برخوردار از قوه تمیز) می‌دانیم، اما میزان بهره‌های انسانی متفاوت است. پس درجه عقلانیت ما متفاوت است. به همین ترتیب ما همه جانداریم و زنده‌ایم اما درجه زنده بودن ما متفاوت است. داستان درجه زنده بودن بحث مفصلی است که اکنون مجال باز کردن آن نیست.

در هر صورت مولوی آنان که همه هدف زندگی‌شان انباشت و قدید کردن است و آنانی که در زندگی به اهداف و مسائل حقیر اکتفا می‌کنند و آنانی را که همیشه در بند گذشته‌اند، عنکبوت‌صفت می‌داند و آنان را در برابر عارفان قرار می‌دهد. می‌گوید عارفان هر لحظه دو بار عید می‌کنند. یعنی هم هنگام دم و هم هنگام بازدم نشاط تازه‌ای می‌گیرند. تا به حال عزیز از سفر بازگشته‌ای را عمیق بوسیده‌اید؟ بوسه در فاصله یک دم و بازدم اتفاق می‌افتد. نفسی می‌گیریم و بوسه‌ای می‌ریسیم. هم پیش از بوسیدن نشاط می‌گیریم و هم پس از بوسیدن. اکنون عارفان که همه وجودشان احساس حضور و آگاهی عمیق در پیشگاه محبوب است و هر لحظه با محبوب به سر می‌برند، گویی هر لحظه

از رخ زیبای او بوسه‌ای بر می‌گیرند و هر لحظه از نگاه در چشمان او مست می‌شوند. چنین کسانی در زندگی مجال انباشت و قدید کردن ندارند. وقتی همه وجود کسی انباشته از حضور و آگاهی و درک حال است، دیگر وقت، انرژی و مجال برای انباشت نمی‌ماند. عارفان در لحظه و نقدا مصرف می‌کنند. اما عنکبوت صفتان، نسیه مصرف می‌کنند .

پس از نظر مولوی کسی می‌تواند اوقات بیشتری را عید داشته باشد که در زندگی از فکر انباشتن و قدید کردن عبور کند و در کنار این، به اهداف حقیر نیز اکتفا نکند و مهم‌تر از این، در حال و «در لحظه» زندگی کند. امروزه کلمه «آنلاین» (On Line) را گاهی «بر خط» و گاهی «در لحظه» ترجمه می‌کنند. آنلاین یعنی همواره متصل بودن. نزد عارفان ما عید داشتن یعنی آنلاین بودن با هستی. یعنی با محیط، انسان‌ها، طبیعت، حیوانات و در یک کلام با کل هستی ارتباطی زنده و سازنده و دلپذیر داشتن. اما این ارتباط با محوریت محبوب و از دریچه محبت است. باز حضرت مولانا در مثنوی شریف می‌فرماید :

صوفی ابن‌الوقت باشد ای رفیق

نیست فردا گفتنت شرط طریق

امروزه معنی «ابن‌الوقت» عوض شده است و آن را به معنی «فرصت‌طلب» به کار می‌برند. اما در قدیم به معنی «فرزند زمان خویش بودن» و دقیق‌تر بگوییم، به معنی «در لحظه زندگی کردن» بوده است. در واقع مولوی می‌گوید عارفان «در لحظه» زندگی می‌کنند و غم گذشته و آینده را نمی‌خورند و کسی که همه چیز را به فردا موکول می‌کند، سالک نیست. سعدی نیز می‌گوید :

چو دی رفت و فردا نیاید به دست

حساب از همین یک نفس کن که هست

یعنی لحظه‌های حال را در افسوس دیروز و در آرزوی فردا بر باد مده. هر لحظه‌ای «روزی» خودش را دارد و آن را نباید از دست داد. آنان که همه هدفشان انباشت و قدید کردن است، بخشی از «روزی حال»شان صرف نگرانی و نگهداری ذخیره‌های گذشته‌شان می‌شود و بخش دیگر آن نیز صرف نگرانی و محاسبه برای افزودن بر آن در آینده و این داستان وقتی افسوسناک می‌شود که آنچه نگرانش هستیم، «مگس‌گون» و حقیر نیز باشد. اما به طور کلی در هر چیزی که عمرمان را صرف کنیم و هدفمان ذخیره کردن آن باشد، عنکبوتی عمل کرده‌ایم. ذخیره ثروت، قدرت،

شهرت و حتی علم اگر معطوف به هدف والاتری نباشد و خود «بیشتر داشتن» موضوعیت پیدا کند، از ما عنکبوتی می‌سازد که کارش «قدیدگری» است. هرکس کارش قدیدگری شد، عید به زندگی او راه ندارد چرا که عید مستلزم عبور از گذشته و امید به آینده و زیستن «در لحظه» است. دقت کنید امید به آینده از نگران آینده بودن و حال را برای آینده ضایع کردن متفاوت است. امید به آینده کمک می‌کند تا ما از «حال» نیز بهتر استفاده کنیم. اما نگران آینده بودن فرصت «حال» را نیز ضایع می‌کند .

در واقع نکته این است که افسوس برای گذشته یا نگرانی برای آینده، در وجود ما و در زندگی ما آنتروپی ایجاد می‌کند. گاهی می‌بینیم وقتی بزرگ‌ترها دعوایشان می‌شود، مسائل و اختلافات سال‌های دور را دوباره پیش می‌کشند و زنده می‌کنند. این ماندن در گذشته است. یعنی آنان یک نطفه آنتروپی‌زا را در وجود خود حفظ کرده‌اند که هر گاه شرایط مساعد می‌شود، آن نطفه شروع به تکثیر می‌کند و آنتروپی می‌آفریند.

پس اولین گام برای داشتن فناوری تولید عید، این است که یک ارزیابی از خود بکنیم که آیا زندگی مان عنکبوتی است یا نه؟ آیا بخش بزرگی از تلاشمان و نگرانی مان و صرف انرژی مان و دویدمان برای ذخیره است و برای حفظ ذخیره‌های گذشته مان است یا نه؟ این که چه چیزی ذخیره می‌کنیم تفاوتی در مسئله ایجاد نمی‌کند. ممکن است کسی همه همتش انباشت ثروت باشد، یعنی وقت، آرامش، عمر، سلامت و روزی‌های حال خود را وقف قدید کردن ثروت می‌کند. چرایش را نمی‌داند فقط می‌داند که تورم است و اگر نکوشد ارزش ثروتش کم می‌شود. فقط می‌داند که رقبایش سخت در تلاشند و دارند از او سبقت می‌گیرند و باید بیشتر بکوشد. فقط می‌داند که اگر فلان سهام را بخرد تا سال دیگر سودش دوبرابر می‌شود. فقط می‌داند که بانک‌ها وام با سود ۱۲ درصد می‌دهند و نرخ بهره بازار ۳۰ درصد است پس می‌تواند وام بگیرد و از این مابه‌التفاوت سود ببرد و نظایر این‌ها. به همین ترتیب ممکن است فرد دیگری همه همتش انباشت قدرت باشد و تمام تلاشش این باشد که با روش‌های مختلف رقبای خود را حذف یا نابود و قدرت خود را بیشتر کند. ممکن است فرد دیگری تمام انرژی‌اش صرف کسب شهرت و محبوبیت شود. به همین ترتیب، یکی را مد اسیر کند، یکی را لباس، یکی را خودرو، یکی را دین‌فروشی و ریا، یکی را جاه یعنی وجیه بودن در میان خلق و یکی را علم. آری حتی علم .

اگر فرد همه هدفش این شد که در علم سرآمد باشد، مقاله بیشتری بنویسد، شهره عالم شود، فلان رتبه یا جایزه را بگیرد و همه برایش کف بزنند او نیز رفتارش عنکبوتی است. علم از جنس نور است. یعنی همچون نور، روشنی‌بخش و گرمابخش است. اگر علم نتواند این دو ویژگی را در ما ایجاد کند، ما عالم‌تر نشده‌ایم، بلکه ذهن ما انباری از نظریه‌ها و مفاهیم غریب و حرف‌های قشنگ شده است و این‌ها را انبار کرده‌ایم تا بفروشیم. چنین کسی ذهنش سوپرمارکتی است

که چیزهای زیادی را در آن انبار کرده است تا بفروشد و دایم هم تلاش می کند تا این انبارش بزرگ تر شود. پس کسی که ظاهراً خیلی عالم است اما حضورش برای خودش، خانواده اش، جامعه اش و جهانیان مایه محبت و صفا و گرمی و مایه روشنی نیست، او نیز عنکبوتی عمل می کند. یادمان نرود که گرمی و روشنی در زندگی ما موجب کاهش بی نظمی و آشوب یعنی کاهش آنتروپی می شود. وقتی نور نیست راهها را از چاهها باز نمی شناسیم. وقتی گرمی هم نیست، امکان حرکت از ما سلب می شود و علم باید این دو را با خودش بیاورد. عالم حقیقی کسی است که وجودش نورآفرین و گرمابخش است. کسی که ظاهراً خیلی عالم است و از دهها مرکز و صدها استاد تاییدیه علمی، مقاله و کتاب دارد، اما هنوز ناشکیبا، بداندیش، بدکلام، بدگمان، پرنخوت و بی گذشت است، او نیز عنکبوتی بیش نیست که فقط علم قدید کرده است و چنین می شود کسی که همه همتش مصروف قدید کردن ثروت یا شهرت یا قدرت یا دین فروشی و جاه یا علم می شود، دیگر گذشت یا وقت یا حوصله ای ندارد که در زمان حال یا برای درک حال صرف کند. پس دیگر گذشت ندارد به دیگران سلام کند، حوصله ندارد دلی را به دست آورد، وقت ندارد به مادرش سری بزند، در شأن خود نمی داند برای کمک به همسرش ظرفی بشوید، وقت ندارد فرزندش را به مدرسه برساند، حوصله ندارد به درد دلی گوش کند، وقت ندارد کتابی بخواند، وقت ندارد کنسرتی را ببیند، اهمیتی نمی دهد که بچه گربه ای را نوازش کند، وقت ندارد گلی را آب دهد و در یک کلام، وقت ندارد خودش را ببیند .

مواد اولیه لازم برای تولید عید

چه باید کرد؟ از یک قاعده ساده باید شروع کرد. به اندازه نیاز انباشتن و به اندازه نیاز خوردن. این قاعده در مورد معده خیلی روشن است. خیلی خوردنیها هست و سفره پر از انواع نعمتهاست. اما ما چقدر می خوریم؟ به اندازه ای که معده مان ظرفیت دارد به گونه ای که موجب درد دل و سایر مسائل گوارشی نشویم. آنان که اندکی حواسشان جمع تر است، به اندازه ظرفیت معده نمی خورند بلکه به اندازه نیاز بدنشان می خورند. در این صورت جوان ترها باید بیشتر بخورند اما پیران نیاز غذایی کمتری دارند. پس دو قاعده سرانگشتی داریم: «ظرفیت» و «نیاز». در واقع مواد اولیه لازم برای تولید عید، رعایت این دو معیار است. این را می توان به همه چیز تعمیم داد. هر کدام از ما «ظرفیت وجودی» محدود و به همین ترتیب نیاز معینی داریم. در کسب همه چیز باید این دو را در نظر بگیریم. البته هرچه این قاعده را رعایت کنیم، «ظرفیت وجودی» مان بیشتر رشد می کند. همان گونه که هیچ کسی نمی تواند بیش از تحمل معده اش بخورد و اگر چنین کند به مشکلات گوارشی مبتلا می شود، در مورد خوردنیهای دیگر (مانند علم، ثروت، شهرت، هنر، رفیق، سفر، اتومبیل، مسکن و...) هم باید اندازه تحمل روحی و ظرفیت وجودیمان را در نظر بگیریم. اگر بیش از آن کسب کنیم یا بخوریم به انواع بیماریهای روحی، جسمی و وجودی گرفتار می شویم. مگر نه آن که هنگام غذا خوردن نگاه نمی کنیم که دیگران

چقدر می‌خورند تا ما از آنان بیشتر بخوریم، بلکه به ظرفیت معده یا نیاز بدنمان نگاه می‌کنیم؟ و مگر نه آن‌که اگر ما خوراک خود را براساس مقدار و نوع خوراک دیگران تنظیم کنیم یا بیماریم یا بیمار می‌شویم؟ در مورد دیگر خوردنی‌ها و دیگر «روزی»ها نیز باید چنین کنیم.

پس ثروتمندی که نمی‌تواند ببیند همسایه‌اش خانه بهتری دارد و خودش را به زحمت می‌اندازد تا خانه‌اش را جوری تغییر دهد که از خانه همسایه‌اش جذاب‌تر شود، بیمار است. همان‌گونه که قدرتمندی که نمی‌تواند تقسیم قدرت با دیگران را تحمل کند یا نمی‌تواند هیچ انتقادی را بپذیرد و می‌خواهد همه تحسین‌ها به سوی او باشد، بیمار است و فروشنده‌ای که وقتی می‌بیند ویتترین فروشگاه کناری از ویتترین فروشگاه او جذاب‌تر است به آب و آتش می‌زند تا ویتترین زیباتری تعبیه کند، او نیز بیمار است و تحصیلکرده‌ای که از رشد علمی و شهرت همگانش پریشان می‌شود او نیز بیمار است و بعد، همه این بیماران نه تنها فرصت لذت بردن از «حال» را از دست می‌دهند، بلکه آینده‌شان را نیز ضایع می‌کنند تا از دیگران پیشی بگیرند.

بنابراین گام اول برای تولید عید در وجودمان و در محیط زندگی‌مان این است که از هر چیزی «به اندازه ظرفیت» بخوریم و «به اندازه نیاز» کسب کنیم. در این صورت دیگر قدید کردن چیزهای خوب، اولویت ما نخواهد بود بلکه استفاده کردن از آن‌ها در زمان حال و برای درک حال و برای کمک به رشد وجودیمان، مسئله خواهد بود. بگذارید مثالی بزنم. کسی به کتابفروشی می‌رود تا تعدادی کتاب نفیس برای تزئین دکوراسیون خانه‌اش بخرد. قیمت‌های گرافی می‌پردازد و کتاب‌های سنگینی می‌خرد و با مشقت به خانه می‌آورد و در دکوراسیون خود می‌چیند و هر هفته هم آن‌ها را گردگیری می‌کند. فرد دیگری هم می‌رود تا کتابی را که به آن نیاز دارد بخرد و از همان داخل کتابفروشی هم خواندن آن را آغاز می‌کند. در راه هم روی نیمکت پارک می‌نشیند و بخش زیادی از آن را می‌خواند و لذت می‌برد. وقتی هم که خواندن کتاب تمام شد آن را به رفیقی می‌دهد تا او هم بخواند. تفاوت زیستن در حال و دویدن برای انباشت کردن به همین سادگی تفاوت این دو فرد است و اگر نگاه کنیم زندگی ما آکنده از این دویدن‌ها برای انباشت کردن‌هاست و گردگیری‌ها برای پُر دادن‌هاست.

امروز در زندگی ما همه چیز از رقابت آغاز می‌شود و همه چیز به رقابت ختم می‌شود و البته این از اقتضائات جوامع مدرن است. «رقابت» جوهره اصلی اقتصادهای مدرن است. بدون رقابت توسعه جوامع متوقف می‌شود. اما یادمان باشد که آنچه در سطح کلان لازم یا خوب است الزما در سطح خرد لازم یا خوب نیست. اصطلاحا می‌گویند گاهی «ردایل فردی» موجب «حسنات جمعی» اند و برعکس. مثلا جامعه زندان نیاز دارد، اما نیازی نیست ما نیز در خانه‌مان اتاقی را به عنوان زندان تعبیه کنیم. یا برعکس، خوب است که ما با افراد دزد وصلت نکنیم، اما بد است که مجلس قانونی

برای کل جامعه بگذارد که وصلت با دزد را ممنوع کند. چون این قانون موجب فساد بیشتر می‌شود. به همین ترتیب رقابت که یک ویژگی لازم در سطح جامعه است می‌تواند در سطح فردی، ویرانگر باشد و رذیلت تلقی شود. آری این گونه است. رقابت آنتروپی‌افزاست. اما در سطح کلان، چون موجب حرکت و زاینده‌گی و خلاقیت می‌شود، نهایتاً با تولید انرژی‌های جدید، آنتروپی خود را جبران می‌کند. ولی رقابت در سطح خرد و فردی، تنها آنتروپی ایجاد و ما را مستهلک می‌کند. ممکن است رقابت ما در زمینه‌ای موجب رشد جامعه شود اما بی‌گمان برای خودمان مستهلک‌کننده و آنتروپی‌افزاست.

پس گام دیگری که باید برداریم، عبور از رقابت است. یعنی اصولاً بکوشیم در همه کارهایمان از لاین سبقت (خط رقابت) کنار بکشیم. ببینید در رانندگی در بزرگراه‌ها یک لاین سبقت وجود دارد. یعنی کسانی که می‌خواهند سبقت بگیرند باید در لاین سمت چپ جاده حرکت کنند. وقتی که ما وارد لاین سبقت می‌شویم دائم باید سرعت خود را با خودرو جلویی و عقبی چک کنیم. عقبی می‌خواهد سبقت بگیرد و ما برای این که نخواهیم از لاین سبقت خارج شویم باید دائم بر سرعت خود بیفزاییم. بعضی وقت‌ها هم رانندگان با هم لج می‌کنند و برای کم کردن روی یکدیگر هی گاز می‌دهند. پایان کار چیست؟ یا تصادف و خسارت است، یا خستگی و کوفتگی ناشی از انقباض عضلات و فشار شدید عصبی هنگام رانندگی با سرعت بالا، یا جریمه شدن توسط پلیس. نهایتاً اگر هم سالم به مقصد برسند، فرصت‌های لذت بردن از مسیر سفر و دیدن مناظر زیبا و گل‌های کنار جاده و لذت بردن از پخش موسیقی و نجوای آرام با همسفری خود را از دست داده‌اند. یعنی یک سفر آکنده از آنتروپی داشته‌اند و چقدر انرژی هدر داده‌اند. داستان حرکت در «لاین سبقت» در همه زمینه‌های زندگی روزمره تکرار می‌شود: در خرید اتومبیل، خرید لباس، برگزاری جشن‌های خانوادگی، چیدمان دکوراسیون منزل، گرفتن مراسم روضه و عزاداری، برگزاری مراسم شب هفت در گذشتگان و نظایر این‌ها. نقطه آغازین برای تکثیر عید در زندگی، خروج از «لاین سبقت» در تمامی زمینه‌های زندگی است. یعنی به جای آن که در زندگی مان دائم به کیلومترشمار سرعت نگاه کنیم، به عقربه «ظرفیت» و به عقربه «نیاز» نگاه کنیم.

به گمان من در زندگی فردی، رقابت ام‌الفساد است. فرموده‌اند دروغ دریچه همه گناهان است. درست است، از نظر فقهی، دروغ دریچه گناهان است. چون نمی‌توانسته‌اند رقابت را گناه اعلام کنند. به همان دلیلی که گفتم. یعنی رقابت گرچه یک رذیلت فردی است اما یک حسنه اجتماعی است یعنی بدون آن رشد جامعه متوقف می‌شود. اما به گمان من در زندگی فردی «رقابت» ام‌الفساد است. بسیاری از انسان‌ها که زندگی طبیعی و معقولی دارند معمولاً نیازی به دروغ گفتن ندارند. چون زندگی بازی تکراری است یعنی ما بارها و بارها به یکدیگر برخورد می‌کنیم، به یکدیگر نیازمند می‌شویم و با یکدیگر همکاری می‌کنیم. به همین علت کم‌کم می‌آموزیم که دروغ گفتن این تعامل سازنده

متقابل را از بین می‌برد. یعنی رشد مداوم در زندگی‌های امروزی مستلزم اعتماد است. پس برای منافعمان هم که شده است می‌آموزیم که دروغ نگوئیم و اعتماد دیگران را جلب کنیم. اما بخش بزرگی از ما که دروغ نمی‌گوییم و آدم‌های خوبی هم هستیم، باز اسیر رقابتیم و زندگی‌مان به علت آنتروپی ناشی از رقابت، دلپذیر نیست و سطح خرسندیمان از زندگی پایین است.

در قرآن کریم رقابت در کنار فساد آمده است اما گناه شمرده نشده است. احتمالاً علت گناه شمرده نشدن رقابت نیز همین است که وجود آن برای رشد جامعه لازم است، مثل خیلی چیزهای دیگری که خوب نیستند اما برای رشد جامعه لازم هستند. مجازات یا زندان چیز خوبی نیستند اما برای سلامت و رشد جامعه لازم هستند. بنابراین قرآن نگفته است که رقابت گناه است، چون اگر می‌گفت گناه است «خطای ترکیب» به وجود می‌آمد. یعنی چیزی که در سطح خرد بد است اما در سطح کلان مفید است را ممنوع کرده بود. اما قرآن جوری برخورد کرده است که گویی رقابت، همسایه فساد است. یعنی دارد به مومنین می‌گوید در سطح زندگی فردی تان رقابت را مانند فساد بینگارید. در آیه ۸۳ سوره قصص می‌فرماید: «تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علوا في الارض ولا فسادا». یعنی «دنیای آخرت مال کسانی است که دو کار نمی‌کنند: فساد نمی‌کنند و اراده غلو نیز ندارند». اراده علو هم یعنی برتری جویی، یعنی رقابت. پس برتری جویی را کنار فساد آورده است. البته قرآن فساد را گناه می‌داند اما برتری جویی را نمی‌گوید گناه است. اما نکته این جاست که به ما به عنوان فرد مومن می‌گوید همان گونه که از فساد باید پرهیز کنید، از رقابت هم پرهیز کنید. یعنی یک مومن حقیقی باید به رقابت مانند کاری که گناه است بنگرد. یعنی گرچه رقابت گناه نیست اما کسی که می‌خواهد رشد معنوی و رشد وجودی داشته باشد، باید از رقابت عبور کند یعنی زندگی‌اش را از لاین سبقت بیرون بیاورد.

چون رقابت دریاچه ای است که ما را و مسیر زندگی ما را از خودمان می‌گسلد و به دیگران پیوند می‌زند. من کیم؟ من همانم که از فلانی بالاترم. من کیم؟ من همانم که فلان مدرک را دارم که بقیه ندارند. من کیم؟ من همانم که فلان خانه را دارم که بقیه ندارند. یعنی تمام هویت ما می‌شود هویتی که بر اساس هویت دیگران تعریف شده است. یعنی در رقابت، ما از خودمان نمی‌پرسیم من کیم؟ از زندگی چه می‌خواهم؟ بلکه اول می‌گوییم دیگران که هستند آنگاه می‌کوشیم ما آنی باشیم که از دیگران بهتریم. و بعد برای این که از دیگران بهتر باشیم شروع به انباشتن می‌کنیم و قدیدهایی درست می‌کنیم که بعدها هم فرصت مصرف آن را نداریم.

وقتی خود را از رقابت بیرون آوردیم، آنوقت مقدمات عید کردن در ما وجود خواهد داشت. فقط مقدمات آماده است، نه این که عید تولید شود، هنوز تا تولید عید راه داریم. خروج از رقابت ما را آزاد می‌کند، آنتروپی‌های ما را کاهش می‌دهد و انرژی‌هایی که تا کنون صرف رقابت با دیگران می‌شده است را آزاد می‌کند و از این پس ما می‌

توانیم این انرژی ها را آن گونه که برای خودمان لازم است مصرف کنیم. اما اکنون این پرسش پدید می آید که این انرژی آزاد شده را چگونه و در چه مسیری مصرف کنیم؟

درس های نوروز

عید نوروز یکی از فراگیرترین اعیاد ملت ایران است که از نظر گستره جغرافیایی و نژادی و عمق یعنی کیفیت و دوره زمانی، خیلی گسترده است. و البته مورد تایید معصومان نیز بوده است. از تمثیل عید نوروز استفاده کنیم تا ببینیم چه رخ می دهد که می گوئیم عید است؟ یا چه کنیم تا عید محقق شود؟ طبیعت که راه خودش را می رود و ما عید بگیریم یا نگیریم بهار می رسد. اما ما که آغاز بهار را عید اعلام کرده ایم، برای عید کردن چه کارهایی می کنیم؟ خب، به عید نوروز که نزدیک می شویم اول شروع به خانه تکانی می کنیم. لباس های فرسوده را دور می ریزیم، گرد و غبار زندگی را می زداییم، فرش ها را می شوئیم، شیشه ها را پاک می کنیم و لوازمی را که نیازی به آنها نیست و فقط جا گرفته اند از خانه بیرون می گذاریم. این ها همه به معنی خارج کردن آنتروپی از نظام وجودی مان و از محیط زندگی مان است. قرار شد هر چیزی که تعارض و آشوب ایجاد کند و نظم سیستم را بگیرد، آنتروپی باشد. پس زباله و لباس های فرسوده و اجناس مندرس و جاگیر و آلودگی در و دیوار همگی آنتروپی محسوب می شوند.

بنابراین گام اول در رسیدن به عید نوروز، زدودن آنتروپی هاست. حذف آنتروپی یعنی حذف تضادها و تعارض ها و مزاحمت ها و بی نظمی ها و آشفتگی ها. دقت کنید این مثال هایی که زدیم همه اش مصداق آنتروپی در محیط زندگی ما بود. یعنی با این کارها زندگی بیرونی خود را آنتروپی زدایی می کنیم و تعارض هایش را کاهش می دهیم. مثلاً خط هایی که بچه ها روی دیوار کشیده اند، زیبایی دیوار را از بین برده است و یک تضادی بین نیاز و انتظار ذهنی ما و واقعیت بیرونی پدید آورده است. پس دیوار را رنگ می زنیم تا هم زیبایی و هماهنگی بیرونی پدید آید هم تضادی که بین ذهن ما و بیرون ایجاد شده است از بین برود. یعنی هم تضاد بیرون با بیرون و هم تضاد درون با بیرون را حل می کنیم. به همین ترتیب فرش ها را می شوئیم، هم فرش زیباتر و تمیزتر می شود (حل تضاد یا بی نظمی بیرونی) هم ناخرسندی ما از این که فرش ها تمیز نیست از بین می رود (حل تضاد درون و بیرون). همه این ها یعنی آنتروپی در بیرون و درون ما در حال کاهش است. بعد لباس نو می پوشیم، سبزه می کاریم، گل می نشانیم و دعا می خوانیم. با این کارها تلاش می کنیم تضادها و مشکلات و ناسازی ها را یا از بین ببریم یا آنها را برای مدتی نبینیم و فقط زیبایی ها را ببینیم. بعد دید و بازدیدها آغاز می شود. در طول سال کدورت هایی ایجاد شده است و در عید این کدورت ها که نقش آنتروپی را در وجود ما بازی می کند آرام آرام از بین می رود و دلهايمان با هم صاف می شود (حل تضادهای درونی). پس هم با طبیعت آشتی می کنیم هم با محیط زندگی و محیط فیزیکی اطرافمان هماهنگ تر می شوئیم و محیط برایمان دلپذیرتر می شود و هم با

انسان‌هایی که با آن‌ها سروکار داریم یگانه‌تر می‌شویم. یعنی عید تلاشی است برای آنتروپی‌زدایی، برای ایجاد سازگاری و تسهیل ارتباطها و تعامل‌ها و در یک کلام تلاشی است برای دلپذیر ساختن زندگی. کوتاه سخن این که عید یعنی آشتی با زمین و زمان، با درون و بیرون و با خود و دیگران.

بنابراین تمام کاری که برای تولید عید باید کرد همین است. یعنی اول باید آنتروپی‌زدایی کنیم و سپس در درون خودمان، در بیرون خودمان و بین درون و بیرون، هماهنگی، هارمونی و آشتی برقرار کنیم. اگر بتوانیم همین کاری که در عید نوروز برای زندگی بیرونی و درونی‌مان می‌کنیم، این را در وجودمان به صورت یک نیاز و سپس یک عادت در آوریم، در این صورت کل زندگی‌مان به سوی عید حرکت می‌کند. یعنی نه تنها سالی یک‌بار بلکه در تمام لحظه‌های زندگی، کارمان و روشمان زدودن آنتروپی‌ها و دفع آن از وجودمان و ایجاد یک سازگاری و آشتی بیرونی و درونی باشد، آنگاه تمام لحظه‌هایی که این‌گونه صرف می‌شود عید خواهد بود و همان احساس عید را به ما خواهد داد. کسی تمام عمرش عید است که در هر لحظه‌اش نسبت به لحظه قبل بخشی از آنتروپی‌اش کاهش یابد. اگر این روند ادامه یابد، انسان به جایی می‌رسد که هیچ تضادی با هیچ کس و هیچ چیز نخواهد داشت.

عیسی مسیح سلام الله علیه، صلح کل بود. می‌گویند بر صلیب برای دشمنانش دعا می‌کرد. می‌گفت خدایا اینان آنچه می‌کنند از روی نادانی است پس آنان را ببخش. پیامبر اکرم (ص) اگر می‌جنگیده است نه برای نفرت از دشمنانش بوده است بلکه از روی رحمت و برای هدایت آنان بوده است. بنابراین تلاش‌ها و سختی‌ها و حتی جنگ‌ها در وجودشان آنتروپی ایجاد نمی‌کرده است گرچه ممکن است در بیرون مقداری به زحمت می‌افتاده‌اند. در مورد مرحوم علامه طباطبایی نقل می‌کنند که حتی اجازه نمی‌داده است که در منزلش مورچه‌ها را بکشند. یعنی با مورچه هم رفیق است با مورچه‌ها هم در صلح است. صلح کل این نیست که تنها با پدر و مادر و دوستان در صلح باشیم، بلکه آن است که با دشمنان هم در صلح باشیم. یعنی بدخواه دشمنان هم نباشیم. حتی وقتی با دشمن می‌جنگیم نه برای آن است که چون بدخواه‌اش هستیم می‌خواهیم نابودش کنیم، بلکه با او می‌جنگیم چون او عامل افزایش آنتروپی در خودش، در ما و در محیط شده است. پس فقط تا جایی حق داریم با او بجنگیم که قدرت تولید آنتروپی را از او بگیریم.

عید یعنی تولید لحظه حقیقی

پیش از این درباره لحظه‌های حقیقی صحبت کردیم. گفتیم لحظه‌هایی هستند که ما نه تنها در آن لحظه‌ها لذت می‌بریم بلکه هرگاه یاد آن لحظه‌ها می‌افتیم باز لذت می‌بریم. گفتیم لحظه‌هایی هستند که دیر فراموش می‌شوند و به میزانی که

حقیقی تر باشند بیشتر در یاد می‌مانند. گاهی انسان احساس یک لحظه خاص را تا پایان عمر به یاد دارد. اکنون می‌افزاییم که به میزانی که لحظه‌ها حقیقی می‌شوند طولشان زیاد می‌شود. یعنی لحظه‌ها یک اندازه نیستند، همه ثانیه‌ها برابر نیستند. گاهی ممکن است در یک لحظه تجربه‌های عجیبی را کسب کنیم و گاهی نیز ساعت‌ها و روزها و ماه‌ها می‌گذرد اما هیچ تجربه خاصی به دست نمی‌آوریم. دیده‌اید گاهی یک نفر که مصیبتی می‌بیند، بعد از گذشت چند ماه احساس می‌کنیم چند سال پیر شده است؟ زیرا او در این روزها لحظه‌های حقیقی زیادی داشته است، اما این لحظه‌های حقیقی از نوع غم‌افزا و جانگداز بوده است، به همین علت اثر لحظه‌های این دوره برایش برابر اثر روزها و ماه‌های عادی بوده است. پس زمانی که لحظه‌ها حقیقی می‌شوند طولشان برای ما زیادتر می‌شود. وقتی بیمارمان را به اتاق عمل می‌برند ما ممکن است یک ساعت در پشت در اتاق عمل منتظر بمانیم ولی این یک ساعت برای ما به اندازه چند ساعت یا چند روز طول می‌کشد. هر فرد در زندگی‌اش لحظه‌های حقیقی زیادی دارد. یکی از کارهایی که می‌توان کرد تا در زندگی‌مان عید بیشتری تولید شود این است که تعداد لحظه‌های حقیقی را زیادتر کنیم. در این صورت هم کیفیت لحظه‌ها مان بالا می‌رود و هم طول آن‌ها بیشتر می‌شود. در زندگی هرکسی تعدادی لحظه حقیقی چشمک می‌زند. اگر این نقطه‌های چشمک‌زن تکثیر شود به تدریج یک خط نورانی تشکیل می‌شود و ما همه زندگی‌مان حقیقی می‌شود که البته رسیدن به چنین وضعیتی دشوار و نادر است اما می‌توان به سوی آن حرکت کرد.

اولین شرط تولید لحظه حقیقی آن است که من در آن لحظه جای دیگری نباشم یعنی همان‌جا باشم که هستم و متوجه باشم که اکنون در لحظه‌ای حضور دارم و باید آن را درک کنم. نه این که در لحظه‌ای حضور داشته باشم اما تمام هوش و حواسم پیش دیگران باشد، در گذشته باشد یا نگران آینده باشد، مشغول مقایسه خودم با دیگران باشد و نظایر این‌ها. امروزه یکی از روش‌هایی که خیلی روی آن تاکید می‌شود، مدیتیشن است. مدیتیشن گرچه به لحاظ لغوی «تمرکز فکری» یا مراقبه ترجمه می‌شود، اما منظور ایجاد حالت بی‌ذهنی است، یعنی دستیابی به نوعی آگاهی خالص. در حالت عادی، ذهن ما آکنده از اطلاعات بی‌ارزش و آگاهی‌هایی از جنس زباله است. در این حالت ذهن از دریچه این زباله‌ها به عالم می‌نگرد. درست مانند آینه‌ای که با غبار پوشیده شده باشد. ذهن همواره پر است از آمد و شد افکار، آرزوها، احساسات، خاطره‌ها، هیجان‌ها و دلوپسی‌ها. ذهن یک دیگ جوشانی از اطلاعات ناهمگون و پریشان است. آنگاه مدیتیشن به ما و به قلب ما می‌آموزد که در خودش حضور داشته باشد و خودش را از محیط اطراف فارغ کند و با خودش خلوت کند و لحظه‌هایی که می‌گذرد را درک کند. مدیتیشن تمرینی است برای تولید لحظه‌های حقیقی.

در مذاهب ابراهیمی نقش مدیتیشن را عبادات انجام می‌دهند. برای نمونه، کارکرد نماز در زندگی یک مسلمان دقیقاً تولید لحظه‌های حقیقی است. آذان از ریشه اذن می‌آید یعنی اجازه دادن. به ما اجازه داده می‌شود تا با سایر نیروهای خلقت هماهنگ شویم و از آن نیروها استفاده کنیم تا لحظه‌های حقیقی تولید کنیم. وقتی می‌گویند نماز بخوان، در واقع می‌گویند از هیاهوی پراثر و بی‌جریان روزمره زندگی کناره بگیر، در کناری بنشین و چند دقیقه‌ای با خودت خلوت کن. بین به چه سویی داری می‌روی و چرا می‌روی؟ برو ولی بدان به چه سویی؟ بدو ولی بدان برای چه؟ گاهی برخی از جوانان می‌پرسند که خدا چرا به ما گفته نماز بخوان؟ مگر خدا نیازمند عبادات ماست؟ نه او نیاز ندارد. مانند معلمی که به بچه‌ها مشق شب می‌دهد. معلم به مشق شب بچه‌ها نیازی ندارد. با مشق بچه‌ها چیزی بر دانش معلم افزوده نمی‌شود. اما می‌گوید بنویسید و برای آنان که می‌نویسند جایزه و برای آنان که نمی‌نویسند جریمه تعیین می‌کند تا هر کس انگیزه‌ای برای مشق نوشتن داشته باشد. اما بعد از مدتی که بچه‌ها نوشتن را آموختند، دیگر معلم نمی‌گوید بنویسید، بلکه خودشان می‌نویسند. و بعد برخی از آن بچه‌ها خودشان نویسنده می‌شوند به گونه‌ای که دیگر نمی‌توانند ننویسند و گاهی هر چه به آن‌ها می‌گویند ننویسید، باز می‌نویسند. حتی گاهی کار به جایی می‌رسد که یک نویسنده آنقدر می‌نویسد که او را دستگیر و زندانی می‌کنند. پس در آغاز کار همه دانش آموزان باید در یک نظمی قرار گیرند و به قواعدی تن دهند. دیر به مدرسه نیایند، غیبت نکنند، مشق بنویسند و نظایر این‌ها. با این کارها بچه‌ها آرام آرام وارد فضای آموختن، خواندن و نوشتن می‌شوند. قصد اصلی معلم باسواد شدن بچه‌هاست. قصدش تنبیه آن‌ها نیست. در مورد احکام دینی و عبادات واجب نیز چنین فلسفه‌ای وجود دارد و البته همان گونه که معلم نباید کاری کند که دانش آموز کلاً مدرسه را ترک کند، کسانی که می‌خواهند مردم را به دینداری تشویق کنند باید مراقب باشند که با اعمال و رفتارشان و با نوع دعوت و برخوردشان کلاً باعث فرار مردم از دین نشوند. روش‌ها نباید ناقض اهداف باشد.

در هر صورت در مورد عبادات مذهبی هم چنین فلسفه‌ای وجود دارد. ما سرگردانیم و نیاز به الگویی و نقشه‌ای برای حرکت داریم. در هیاهوها و رقابت‌ها پریشانیم و چون ما هنوز کودکانیم. گرایش به عبادات هم مانند تحصیل است، اگر روش معلم درست باشد، بعد از مدتی که بچه‌ها نوشتن را یاد گرفتند کم‌کم با معلم رفیق می‌شوند و تا آخر عمر او را دوست می‌دارند و با او دوست می‌مانند. این ارتباط از کجا شروع شده است؟ از همان نمره دادن‌ها و تشویق و تنبیه‌ها. اما هدف معلم از اول این نبوده که به بچه‌ها نمره بدهد و کسی را مردود نکند. هدفش آموزش بوده است و معلم هنرمند آن است که کم‌کم با دانش آموزانش رفیق می‌شود و از آن پس بچه‌ها نه به دلیل نمره یا ترس از او بلکه به علت این که او را دوست دارند، درس می‌خوانند.

کارکرد عبادات هم این است که ما چون هنوز به لحاظ وجودی بازیگوش هستیم باید یاد بگیریم گاهی گوشه‌ای بنشینیم و با خود خلوت کنیم و نگاهی به مسیر خود و اهداف خود بیندازیم. یعنی لحظه‌های حقیقی تولید کنیم، خود را پیدا کنیم، از خود سوال کنیم و خودمان را دریابیم. آنگاه فرد کم‌کم به جایی می‌رسد که آنقدر با محبوب رفیق می‌شود که لحظه‌شماری می‌کند تا وقت نماز بشود و لحظه حقیقی دیگری را درک کند. پس اگر مراقب باشیم و هدف اصلی عبادات را دریابیم، می‌توانیم از عبادات هم برای رسیدن به لحظه‌های حقیقی کمک بگیریم و البته مومن کم‌کم به سویی می‌رود که هم عبادتش لحظه حقیقی می‌شود و هم لحظه حقیقی‌اش عبادت می‌شود. این جاست که می‌گویند نفس مومن در ماه مبارک رمضان عبادت محسوب می‌شود. چون قرار بوده است که مومن در ماه رمضان تمرین کند که به لحظه‌های حقیقی برسد. در واقع وقتی انسان با ایمان متوجه مسیرش و متذکر ماموریتش در خلقت باشد، لحظه‌های حقیقی‌ای که خواهد داشت عبادت است و عبادتش لحظه حقیقی است. یعنی دیگر تفکیکی بین زندگی و لحظه حقیقی و عبادت نخواهد بود.

جمع بندی کنم:

هدف این بود که بگوییم چگونه عیدهای بیشتری در زندگی داشته باشیم. و عید را ورود به فرآیندی دانستیم که باعث می‌شود آنتروپی‌های درونی و بیرونی ما کاهش یابد تا سرانجام به لحظه‌ها و روزها و ماه‌ها و سال‌های حقیقی برسیم. برای این کار گفتیم که اولین گام یا شرط لازم، خروج از مسیر رقابت است. پس از آن که زندگی مان را از معرض رقابت خارج کردیم، باید آنتروپی‌های بیرونی و درونی را از وجودمان و محیطمان حذف کنیم. سپس نوبت آشتی با خود و دوستی با همه اجزای عالم می‌رسد و این آغازی است برای تولید لحظه‌های حقیقی. هرچه تعداد لحظه‌های حقیقی در عمرمان بیشتر شود طول کیفی عمرمان بیشتر است. از این سینا نقل شده که گفته است برای من عرض زندگی مهم است نه طول زندگی. گاهی یک روز می‌تواند پهنای یک عمر را داشته باشد، گاهی هم کسی ۸۰ سال عمر می‌کند ولی یک روز عمر نکرده است.

در سوره قدر هم خدا می‌فرماید شب قدر از هزار ماه بهتر است. در واقع شب قدر شبی است که تمام لحظه‌هایش حقیقی است. در آن شب زمان «کش» می‌آید، یعنی تجربه‌ای که فرد در آن یک شب دارد به اندازه هزار ماه زندگی عادی است. و هزار ماه تقریباً ۸۳ سال است. یعنی اثر لحظه‌های حقیقی شب قدر به اندازه یک عمر عادی است. در واقع شب قدر یک «شب حقیقی» است و لحظه حقیقی داشتن یعنی «لحظه قدر» داشتن. البته شب قدر هر کسی متفاوت است. بستگی به این دارد که فرد کی به بلوغ وجودی می‌رسد. اما هر گاه کسی به شب قدر خویش برسد یعنی به نقطه‌ای

رسیده که اندازه خودش دستش می آید. به خود حقیقی اش می رسد و قدر خود را می شناسد و برای همیشه با خودش آشتی می کند. می فهمد کیست و در کجای خلقت ایستاده است. این جا نقطه رسیدن «عید حقیقی» و زندگی حقیقی است.

پس برای رسیدن به عید حقیقی از زدودن زباله های زندگی و آنتروپی های وجودی آغاز می کنیم، از خط رقابت خارج می شویم با خود و با عالم آشتی می کنیم و به سمت تولید لحظه های حقیقی می رویم. اما طبیعی است که روش تولید لحظه های حقیقی برای افراد مختلف متفاوت است. هر کسی اعتقادی، فکری، دینی، فرصت هایی و امکاناتی دارد که از آن دیگران متفاوت است. به همین علت نحوه رسیدن به لحظه حقیقی نیز متفاوت است. یکی با مطالعه آغاز می کند، یکی با مدیتیشن آغاز می کند، یکی با روانشناسی آغاز می کند، یکی با دین آغاز می کند، یکی با عرفان آغاز می کند. طبیعی است که نمی شود برای همه نسخه واحدی پیچید. بیماری ها و تندرستی ها، توانایی ها و نیازهای ما متفاوت است. یعنی «منطق موقعیت» ما متفاوت است و طبیعی است که روش های افراد متفاوت خواهد بود. هر کسی باید روش ویژه خود را بیابد. اما یک شرط اصلی وجود دارد. برای آن که با روش های مختلف به یک نقطه یعنی به لحظه های حقیقی و زندگی حقیقی برسیم، باید این شرط اصلی را رعایت کنیم. و آن «صدق» است. یعنی با هر روشی و از هر نقطه ای که جست و جو برای یافتن لحظه های حقیقی را آغاز کنیم، باید در تمام مراحل و در تمام مسیر، از تابلوی راهنمای «صدق» تبعیت کنیم. بدون شرط «صدق» هیچ کس لحظه های حقیقی را درک نخواهد کرد.

یعنی آن که عرفان می خواند و عرفان درس می دهد هم اگر این شرط را رعایت نکند، به هیچ حقیقی راه نخواهد برد. اگر عرفان بخواند تا اهل معرفتش بدانند، اگر حدیث بیاموزد تا بر منبر افاضه کند و فخر بفروشد، اگر فقه بخواند تا محل رجوع خلایق شود، اگر فلسفه بخواند تا پوزه رقیبان را در مناظره به خاک بمالد، اگر شعر از بر کند تا در درج سخن، درفشانی کند و حیرانی بیافریند، این ها همه رفتن بی سرمایه صدق و راهزن رسیدن به لحظه های حقیقی است. اما آن که با صدق ریاضی می خواند، با صدق اقتصاد می آموزد و با صدق موسیقی می نوازد بیشتر محتمل است که به لحظه های حقیقی دست یابد و شب قدر عمر خویش را درک کند. و صدق یعنی این که تصمیم ما و عمل ما با ملاحظات منفعتی و باز برای رقابت نباشد. مانند کسی که تشنه است. برخورد تشنه با آب چیست؟ برخورد تشنه با آب این است که عاشق آب است، اصلاً نگاه نمی کند ببیند کسی تشویقش می کند که به دنبال آب برود یا نه؟ اگر آب بخورد برایش هورا می کشند؟ به او جایزه می دهند؟ نه، او بدون این ملاحظات دنبال صدای آب می رود و در پی نسیم آب می دود تا آب را بیابد و جگرش را تازه کند. صدق یعنی برخوردی مانند فرد تشنه داشتن. فردی که صادقانه در پی لحظه های

حقیقی است، حساب و کتاب منفعتی نمی‌کند، به تشویق و تنبیه مردمان نمی‌نگرد، از بند گذشته و آینده رهاست. تنها و تنها در لحظه جاری زیست می‌کند و قلبش برای یافتن خودش می‌تپد و نگران است که خودش را از او نذرند.

پس به همان اندازه که از دیگران بدمان می‌آید، به همان اندازه که کینه در دل داریم، به همان اندازه که از موفقیت دیگران ناخرسند می‌شویم، به همان اندازه که نگران قضاوت مردم در مورد خودمانیم، به همان اندازه که ریا می‌ورزیم، به همان اندازه که فریبکاری می‌کنیم، به همان اندازه که از رنج دیگران خرسند می‌شویم و به همان اندازه که حاضریم برای جلب نفعی به سود خویش حق دیگری را ضایع کنیم، از صدق دور شده‌ایم و بنابراین با لحظه‌های حقیقی فاصله گرفته‌ایم. پس هم او که تنها به خاطر جلب منفعتی و کسب معیشتی تبلیغ دین می‌کند، راه را بر خویش می‌بندد و به لحظه‌های حقیقی دست نمی‌یابد و هم او که به خاطر نفرتی که نسبت به مبلغان منفعت جوی دین دارد، اصل دین را نفی می‌کند نمی‌تواند به لحظه‌های حقیقی دست یابد چرا که سائقه اولی کسب منفعت و انگیزه دومی ارضای نفرت بوده است و هیچ کدام با صدق آغاز نکرده‌اند. و به همین علت است که امروز در جامعه ما روز به روز توفیق مردم برای رسیدن به لحظه‌های حقیقی، کمتر می‌شود. چون عمده مردم دو دسته شده‌اند، یک دسته به خاطر منفعتی که دارند شدیداً از گروهی حمایت می‌کنند و گاهی در این حمایت خود حاضر به انجام هر عملی - حتی غیرقانونی و غیرشرعی - هستند؛ دسته دیگر نیز به علت نفرتی که از گروه دیگر دارند، می‌کوشند تا هر خبائثی را به آنان نسبت دهند. هیچ کدام از این روش‌ها صادقانه نیستند بنابراین اندک کسانی که با صدق آغاز کرده‌اند و می‌توانند به لحظه‌های حقیقی دست یابند.

عید بیرونی یک نماد است برای این که ما به یاد بیاوریم که باید در درونمان هم عید بگیریم. اگر کسی توانست در درونش عید کند، آنگاه مانند درختی می‌شود که درونش پراز شکوفه است، همین که بهار و هوا مساعد شود، شکوفه‌های درونش به بیرون سرریز می‌شود و بیرون را نیز عید می‌کند. سرمای ناشی از رقابت‌ها، زیاده‌خواهی‌ها، دغدغه‌ها و نگرانی‌ها، تن درخت وجود ما را خشکانده است. باید این سرماها را از وجودمان دور کنیم تا درونمان بیدار شود و جوانه‌ها در درونمان شکل بگیرند و آنگاه با یک نسیم بهاری جوانه‌های وجودمان به صورت شکوفه بیرون بریزد و محیطمان نیز بهاری شود. اگر نسیم عید حقیقی بر وجود هرکسی بتابد یکپارچه شکوفه می‌شود. درختی که شکوفه می‌زند اصلاً نیازی به تبلیغ ندارد. نیازی ندارد به دیگران بگوید بیاید من شکوفه کرده‌ام و به من ایمان بیاورید و مرا دوست داشته باشید. شکوفه خودش جاذب است. رایحه شکوفه‌ها همه را جذب می‌کند. آدمی که از وجوش شکوفه می‌ریزد در بیرون نیازی به تبلیغ ندارد خود شکوفه‌ها برای او تبلیغ است. پیامبر اکرم (ص) در واقع درختی بود که از درون شکوفه کرده بود. همین که زمانش رسید، شکوفه‌هایش بیرون ریخت و خلقی را شیدای خود کرد. پیامبر پیش از آن که مبعوث شود، در درونش عید گرفته بود. او جشن پیامبری‌اش را پیش از بعثت، در درون خود برپا کرده بود.